

27. سپتامبر: سالروز هجوم گروه طالبان در کابل، پایتخت افغانستان

بخش نخست

- سیر نظام "التقاطی" طالبان از یک نیروی "نظام مند" به یک گروه "اخلالگر" -

1. پیشگفتار

2. "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک "نیروی نظام مند تحمیلی"

2.1. تصرف شهر کابل: چرخشی در گسترش قدرت طالبان

2.2. نیاز بیرونی برای یک گروه "نظام مند"

2.3. زیر ساخت نظری نظام التقاطی طالبی

2.3.1 ابعاد دینی گروه طالب

2.3.2. ذهنیت سیاسی گروه طالب

2.4. ساختار قومی طالبان

2.5. تجارب تاریخی عملکردهای طالبان

2.5.1. "قتل پیشگیرانه": عنصری از شالوده اندیشهء سیاسی

2.5.2. تخریب مجسمه های بامیان: "اعتقاد سفت دینی"

2.5.3. "تبعیض جنسی": شیوه فکر سنتی-دیرینه

2.5.4. قلمرو طالبان: "لانه دهشت افگنان بین المللی"

3. تحریک اسلامی طالبان به مثابه "گروه اخلالگر"

3.1. پس منظر عقب نشینی طالبان از کوه پایه های هندوکش

3.1.1. نظام التقاطی طالبی در پیوند ناگسستنی با "القاعده"

3.1.2. سرگیچی گروه طالب تا سرباز گیری دوباره

3.2. ساختار سیاسی-نظامی طالبان با نقش "اخلال گری"

3.3. سیاست تخریب زیر ساختار ها و قتل نیروهای مخالف

3.4. جبران سست شدن تکیه گاه قومی توسط نا بسامانی های ساختاری

3.4.1. نیرو های فرار از شیوه دید طالبی

3.4.2. نابسامانی های ساختاری به نفع طالب

4. تمویل پروژه "اخلال گری طالب"

5. "گفتگو با طالبان": راهکار عاری از خرد سیاسی و به دوراز مشارکت ملی

5.1. سرزمین کوهپایه های هندوکش: میدان تاخت و تاز همیشگی

5.2. "شورای عالی صلح": یک ترکیب ناموزون

5.2.1. برنامه شورا صلح: گسترش پایگاه اقتدار کرسی

5.2.2. نیاز به سهم گیری نهاد های اجتماعی

5.2.3. اولویت های نیرو های بین المللی

5.2.4. اعمال گروه طالب منافی اصول جامعه مدنی

نتیجه گیری

رویکردها

1. پیشگفتار:

بتاریخ 27 سپتامبر سال 1996 مسیحی نیرو های مسلح "تحریک اسلامی طالبان" از سه طرف بر شهر کابل هجوم بردند. طالبان از تابستان سال 1995 به اینسو دامنه های کوه های آسمایی و شیر دروازه را، که قسما در اثر زد و خورد های نیرو های رقیب و متخاصم مجاهدین به تل خاک مبدل گردیده بودند، مورد حملات موشکی و هوایی شدید قرار داده بودند. در طول این زمان نیرو های احمد شاه مسعود، فرمانده افسانوی شورای نظر، که از تجارب کافی جنگی برخوردار بودند، در مقابل ملیشه های طالبان سینه های شان را سپر نموده بودند. ولی در شب 27 سپتامبر مسعود، بنا بر ادعای خودش " برای جلوگیری از خون ریزی بیشتر، "رهبرد عقب نشینی" را بسوی پنجشیر به اجبار در پیش گرفت.

با هجوم ملیشه های طالب در کابل و پی آمد های ناشی از آن در تاریخ سرزمین هندوکش برهه جدیدی آغاز گردید. این دوره از یکطرف با ابعاد "بنیادگرایی دینی پیکار جو" و "تبارگرایی بی امان سیاسی" نوع طالبی همراه بود. از سوی دیگر در طول زمان دگرگونی های بنیادی بوقوع پیوستند که محتوای جنبش طالبی را از یک "نیروی نظام مند" به یک "گروه اخلالگر" تبدیل نمود.

درین نوشته نخست تضاد بین عقاید دینی و نظرات دنیوی طالبان (بنیادگرایی دینی در رویارویی با تبارگرایی)، یا به عبارت دیگر تعبیر التقاطی نظام طالبی ترسیم میگردد. پس از آن نظری بر ابعاد دهشت افگنی این "گروه اخلالگر" انداخته میشود. در اخیر تلاش های حکومت کابل در قبال "گفت و گو با طالبان" به مثابه یک راهکار عاری از خرد سیاسی و به دور از مشارکت ملی مورد بحث قرار میگردد.

2. "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک "نیروی نظام مند تحمیلی"

2.1. تصرف شهر کابل، چرخشی در گسترش قدرت طالبان

پیوست با تصرف شهر کابل، ملیشه های طالبان نظام اسلامی را در چارچوب "امارت اسلامی افغانستان" اعلام نمودند، که در آن بایست شریعت اسلامی با تمام جزئیات آن، نظر به تعبیر خود ملاها و آخذ های طالبان، حکمفرما میگردد. در نخستین روز حاکمیت استبدادی طالبان در کابل، این شهر باستانی قتل دهشت انگیزی رخ داد. داکتر نجیب، رئیس جمهور پیشین نظام دفتر سالار حزب "دموکراتیک خلق"، و برادرش با زور سر نیزه از دفتر سازمان ملل متحد بیرون کشیده شده و به قتل رسیدند. سپس اجسادشان در چهار راه به تماشا گذاشته شد.

نوربرت هول، نماینده ویژه آلمان سازمان ملل متحد در افغانستان همصدا با پطروس غالی، دبیر کل سازمان ملل این عمل طالبان را بلا فاصله تقبیح نموده و آنرا تخطی بر حریم سازمان ملل متحد در افغانستان خواندند. (1) اما جنایت بزرگتر طالبان ضربه بر حقوق زنان میباشد؛ حقوقی که پیش از آن نیز تا اندازه ای بنا بر چالش های ساختاری محدود گردیده بودند. در فردای تصرف شهر کابل فرمانی صادر گردید که تمامی زنهای که در دفاتر رسمی مشغول کار میباشند، در خانه های شان بمانند و به کار دولتی حاضر نشوند. (2) علاوه بر آن بایست تمام زنها چادری بسر نمایند و بدون محرم از خانه های شان بیرون نشوند. به تعقیب این اوامر گروه طالبان، فرمان های دیگری نیز صادر گردیدند، مانند اینکه مکاتب دخترانه بسته شوند، دختران و زنان دیگر اجازه نداشته باشند تا به تحصیلات خویش در دانشگاه کابل ادامه دهند. باید افزود که درین زمان در حدود 50 درصد محصلان دانشگاه کابل را دختران و خانم ها تشکیل میدادند. (3) در کنار سیاست تبعیض جنسیتی، گروه طالبان شنیدن نغمه های دلنواز موسیقی را منع قرار دادند و ازین طریق ضربه مدهشی بر فرهنگ "کوچه خرابات"، این دیر عشق و صفا وارد نمودند. همچنان کتابهایی را که طالبان به تعبیر تنگ نظرانه خودشان غیر اسلامی میخواندند، طعمه ای آتش کردند. طالبان پس از آن به سراغ ریش مردم رفتند. مردان مجبور گردیدند که مانند خود طالبان "ریش های بلند و بمبل" داشته باشند، کلاه بر سر بگذارند و یا دستار ببندند. باینترتیب گماشتگان چماق بدست دفتر "امر به معروف و نهی از منکر" که در خصومت ویژه ای با شیوه زندگانی شهری قرار داشتند، باشندگان شهر کابل و پس از آن اهالی شهر های بزرگ دیگر افغانستان را به گروگان سیاسی شان مبدل کردند.

طالبان، در دور حاکمیت استبدادی خویش با هر نوع دگراندیشان، دگرکیشان و دگرپوشان در تخاصم قرار گرفته و سیاست های "زمین سوخته"، "پاکسازی تباری" و "شست و شوی مذهبی" این گروه سیاه اندیش تنش های تباری و خصومت های

مذهبی را بیشتر نموده و سر زمین کوهپایه های هندوکش را به ماتمسرا و لانه دهشت افگنی جهانی تبدیل نمود.

2.2. "نیاز بیرونی برای یک گروه "نظام مند"

"تحریک اسلامی طالبان" به مثابه گروه کوچک چند نفری و متشکل از حلقه های "مجاهدین آواره" که پس از کسب قدرت سیاسی توسط گروه های مجاهدین نیرومند در کابل، اکنون در حالت "سراسیمگی سیاسی و آشفتگی روانی" قرار گرفته بودند، در نطفه محصول "تثنت سیاسی و پراگندگی نظامی" اوضاع حاکم همان زمان خوانده شده میتواند. ولی پویایی بخصوص شرایط درونی کشور، حاکمیت متزلزل گروه غیر پشتون تبار در کابل و روابط حکومت کابل با جمهوری اسلامی ایران و قسماً روسیه منجر به آن گردیدند که یک سری از نیروهای عجالتاً "شکست خورده درونی"، که خود را از نگاه تاریخی وارثین "تخت و تاج در کابل" میدانستند، در تباری نزدیک با کشورها و حلقه های بیرونی که در بیست سال گذشته در شکل گیری نیروهای هوادار خویش سرمایه گذاری های هنگفت نموده بودند، برای استرداد قدرت سیاسی طرح جدیدی پیشکش نمایند. نخست از همه پاکستان که از ابتدا در جهت به کرسی نشاندن گلب الدین حکمتیار در کابل تلاش میکرد، بالأخره مجبور به بازنگری راهبرد سیاسی- نظامی خویش گردید. پاکستان در طول دهه مقاومت نه تنها مهماندار گروه های اسلام گرای غیر متجانس افغانی بود، بلکه بویژه نظامیان و دستگاه استخبارات آن کشور (ISI) بمتابه گردانندگان اصلی چرخ های جنگی و طراحان راهبردی مقاومت افغانی عمل میکردند. با در نظر داشت این پس منظر، اسلام آباد "صلاحیت" به کرسی نشاندن اشخاص وفادار به خود در کابل را "حق سیاسی" خویش می دانست. با در نظر داشت مرز جنجال بر انگیز "دیورند" از یکسو و مناقشه تاریخی کشمیر با هندوستان از سوی دیگر، "کابل گوش بفرمان" جوابگوی خواسته های "عمق راهبردی"، "بازار فرآورده ها و سرمایه های پاکستانی" و در اخیر "گذرگاه" مناسب بسوی ذخایر زیر زمینی غنی کشور های تازه نفس آسیای مرکزی پنداشته می شد. درین راه اسلام آباد، مانند گذشته ها از پشتیبانی سیاسی، حمایت های نظامی و امداد مالی کشور های عربی خلیج (تحت رهبری عربستان سعودی) و ایالات متحده امریکا بر خوردار بود.

عربستان سعودی در تخصیص مذهبی، با "تشیع" در ایران و همچشمی های راهبردی با جمهوری اسلامی آنکشور برای پخش و اشاعه "وهابیت" در منطقه به پاکستان تکیه کرده و درین راستا اسلام آباد از امکانات سرشار مالی عربی برخوردار میگردد.

کشور های غربی و بویژه ایالات متحده امریکا که با خروج قوای شوروی از سرزمین هندوکش در "جنگ نیابتی" بر حریف خویش پیروز گردیده بودند، برای مدتی در افغانستان از خویشتن داری کار می گرفت. ولی با تثنت روز افزون اوضاع در افغانستان، عدم تحکیم قدرت مرکزی و با برداشت آنها در مورد نقش روز افزون ایران و روسیه، در نتیجه امریکا اهداف راهبردی خویش و به ویژه برای طرح های استخراج و لوله کشی های گاز و نفت خویش را در آسیای مرکزی با خطرات مواجه میدید.

از همین جاست که بازیگران سیاسی پاکستان، از جمله نصیرالله بابر، وزیر امور داخله حکومت همان زمان بی نظیر بوتو و فضل الرحمن، امیر جمعیت علمای پاکستان و رییس دفتر روابط خارجی پارلمان مرکزی آنکشور در همنوایی با نیروهای تبارگرای افغانی، از جمله حامد کرزی و زلمی خلیل زاد، پشتیبانی عربستان سعودی و حمایت های امریکا طرح نظام سیاسی تازه ای را ریختند. این اتحاد غیر متجانس تلاش گسترده و همه جانبه بخرج داد تا این طرح را از طریق عقب مانده ترین گروه اسلام گرا، پرخاشگر و فاقد درایت سیاسی پیاده نماید. با گسترش قدرت نظامی طالبان در بخش بزرگ خاک افغانستان، این امکان به وجود آمد تا در سرزمین هندوکش عجالتاً "ارامش گورستان" حاکم گردد و گروه طالبان، این دشمنان خرد و آزادی، به مثابه یک "نیروی نظام مند" بر کرده مردم افغانستان سوار شوند.

2.3. زیر ساخت نظری نظام التقاطی طالبی

در ادبیات مروج سیاسی از "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک گروه "بنیاد گرا و افراطی" تذکر میرود. درین قطار پژوهشگران سیاسی هم هستند که یک قدم فراتر گذاشته و پیوست با اسم این گروه پسوند "جدید" را بکار بسته و باینترتیب طالبان را "گروه بنیادگرای جدید" مینامند.

با وجود همه "ساده گی و زود فهمی" که درین اصطلاح دیده میشود، این وجهه تسمیه بهیچگونه جوابگوی اصل دوگانگی ایدئولوژیک، سیاست متضاد و عمل کردهای متناقض طالبان در دوران حاکمیت شان بوده نمیتواند. با اندکی تامل بزودی روشن میگردد که شیوه فکری طالبی در پیوند با عمل کرد های آنها نمیتواند تنها و تنها در چارچوب "بنیاد گرایی اسلامی" - دیرینه و یا جدید - خلاصه گردد. از همین جاست که بایست در مورد تشخیص شیوه فکری طالبی بخش های "دینی و سیاسی" آنرا از هم تفریق نموده و جداگانه مورد غور قرار داد.

بنیادگرایی اسلامی معمولاً به آن شیوه فکری دینی-سیاسی اطلاق می شود که با تمسک به "اصول و بنیاد دین"، در کل به شکل ماکیاولیستی که معتقد به توجیه وسیله توسط هدف بوده و حاکمیت متولیان دین (ملایان) را پیاده می سازد. ازین نگاه گروه طالب به نخستین نظر میتواند "بنیادگرا" خوانده شود. ولی پسوند "اسلامی" این اصطلاح به وضاحت تام بیانگر این نکته است، که در عملکرد گروه بنیادگرا هر نوع "تبعیض تباری" خلاف "اصول دین" تلقی میگردد. طوریکه در قرآن کریم گفته میشود که "گرامی ترین شما پرهیزگارترین شماست". از آنجاییکه عمل کردهای طالبی با "تبعیض تباری" توأم بوده، پس تنها "بنیاد گرایی دینی" در تشخیص شیوه فکری طالبی بسنده نمی باشد. از همین جاست که گروه طالب به مثابه یک حلقه التقاطی گرد آمده از عناصر ناساز و اندیشه های متناقض عرض اندام مینماید.

2.3.1. ابعاد دینی طالبان

راه و رسم دینی گروه رهبری طالبان غیر متجانس بوده و تعبیر آنها از "شریعت" سفت و متصلب می‌باشد. کفایت های دانش دینی آنها محدود و بی هنگام (anachronistisch) هست. آنها از گفتمان خرد گرایی "دینی" که دست کم از زمان الفارابی و ابوعلی سینا باینسو موضوع بحث بوده است، آگاهی ندارند.

طالبان در مجموع خود را پیروان مذهب حنفی و آنهم شاخهء محافظه کار "مدرسه دیوبندی" میخوانند. با سقوط امپراتوری مغل در هندوستان جنبش اسلامی متمایل به عرفان تحت رهبری شاه ولی الله (1703 تا 1764). به حرکت پرخاشگر سید احمد برلوی (1776 تا 1831) مبدل گردید. (4) برلوی، بنیادگذار "طریقه محمدی" علیه استعمار بریتانیای کبیر در هند اعلام "جهاد" نمود. باینترتیب وی تهداب مبارزه ضد استعماری را در نیم قاره هند گذاشت. (5) جنبش "طریقه محمدی" در سال 1867 منجر به تاسیس "مدرسه دیوبند" در شهرک دیوبند در جوار شهر بزرگ دهلی گردید. مولانا محمد قسیم ننوتوی، بنیانگذار "مدرسه دیوبند" این بنیاد را به آموزشگان مذهبی پر خاشگر تبدیل نمود. وی با بر چسپ "بدعت" با هر نوع "نوآوری" مخالفت نموده و سخت پابند ارتدکسی (راست دینی یا ناب گرایی) و معتقد و متعصب به اصول اولیه اسلامی بود. پس از تجزیه نیم قاره هند، قرائت دینی "مدرسه دیوبند" از اسلام در پاکستان ادامه پیدا کرد و منجر به تاسیس یک سری از مدارس عالی دینی، منجمله "دارالعلوم دینی حقانی" در "اکوره ختک" گردید.

اکوره ختک، در نزدیکی اسلام آباد، پایتخت پاکستان به یکی از مراکز بزرگ دینی و اردوگاه های آموزشی مبدل گردیده است. اسلام سیاسی و ایدئولوژیک شده، با تبلیغ "نظام مصطفی" توسط ضیاالحق، رییس جمهور اقتدار گرا و نظامی پاکستان، با پشتیبانی عربستان و در تبنانی ستراتیژی ایالات متحده امریکا، نه تنها در خود کشور پاکستان بلکه در منطقه از جنبش و پویایی خاصی برخوردار گردید. نفوذ گروه ها و حلقه های اسلامگرا در نظام اداری و اردوی پاکستان روز افزون گردید. گرچه در رابطه با جنبش مقاومت افغانستان، به ویژه در قبال همکاری با گلب الدین حکمندیار نیرو های اسلامی پاکستان و بخصوص "جماعت اسلامی پاکستان"، تحت رهبری قاضی حسین سهم بسزای داشته اند، ولی در رابطه با سر و سامان دادن گروه طالب "جمعیت العلمای پاکستان" تحت رهبری مولانا سمیع الحق نقش تعیین کننده بازی مینماید. سمیع الحق "پدر معنوی" و رهبر دینی طالبان خوانده میشود. آن رهبران طالبان که از "آموزش عالی دینی" بر خوردار اند، مانند امیر خان متقی و خیر الله خیرخواه در قطار فارغ التحصیلان این مدرسه محسوب میشوند.

گرچه شیوه فکری "مدرسه دیوبند" زیربنای عقیدتی رهبران طالب را شکل میدهد، ولی نظر به یک سری از ملحوظات منطوقی و نفوذ روز افزون "وهابیت"، بویژه

"جنبش سلفیون" عقاید دینی و بخصوص بخشی از سیاستهای طالبان سخت در گرو این شیوه دیرینه مذهبی محافظه کار قرار گرفته است. به "وهابیت" بشکل عنعنوی در افغانستان با دید شک و تردید نگرسته شده و بعضی عمل کردهای ناشی از آن، مثلا منع احترام به مزارهای اولیا و قبور نیاکان، با اسلام نرمش پذیر توده های مسلمان افغانستان در رویاروی قرار میگیرند. محمد ابن عبدالوهاب، بنیانگذار "وهابیت" در قرن 18 عیسوی تلاش نمود که - به گفته خودش - "نو آوری ها" را در اسلام از بین برده و ازین طریق به شکل اصلی و دیرینه اسلام دست یابد. او پس از تلاش های زیاد و نوشتن اثر "توحید" توانست در حدود سالهای 1740 در شبه جزیره عربستان با ابن سعود، قوم شمشیر زن آنزمان تعهداتی ببندد. گرچه "وهابیت" یک جریان دینی با قرائت سفت مدرسه تسنن حنبلی خوانده میشود، ولی ریشه وهابیت بیشتر از جنبش سلفی آب میخورد، جنبشی که در برگشت به "اسلام ناب" دوران خلفای راشدین یعنی "سلف صالح" استناد می کند. درین راستا ابولعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه، برای محمد ابن عبدالوهاب به مثابه الگو قرار می گیرد. ابن تیمیه که در "حران" در جوار شهر دمشق سوریه تولد شده (1263-1328)، یک عالم جید اسلامی و مبارز پر آوازه زمان خویش بوده است. (6) گرچه که نزد ابن تیمیه تنها و تنها آیات بحیث وحی الهی، سنت پیغمبر اسلام، ارشادات خلفای راشدین و رهنمایی های صحابه کرام به مثابه منابع و اصول اسلام ناب صدق مینمایند، ولی او اکثرا دو منبع اخیر - ارشادات خلفای راشدین و رهنمایی های صحابه کرام - را مورد سوال قرار میدهد. غیر از آن، به تعبیر سلفیون، پیروان مکتب سلفی همه زوایا و حواشی منابع فکری و دین "بدعت در دین" شمرده شده و در نتیجه بی ایمانی، شرک و کفر خوانده میشوند.

با اشغال نظامی افغانستان در دهه هشتاد سده بیست و با کسب قدرت نظامیان پاکستانی تحت فرماندهی جنرال ضیا الحق زمینه مناسب برای کشور های عربی خلیج با سرکردگی آل سعود میسر گردید، تا از طریق امداد مالی سرشار و تمویل مدارس دینی و ملحقات آنها به تبلیغ و اشاعه "وهابیت" بپردازند. اسامه بن لادن، پسانتر رهبر سازمان دهشت افکن "القاعده" با آواز بلند میگفت، که وی با "پول سعودی به تروج وهابیت بین افغانها" فعالیت مینماید.

"وهابیت" با مدرسه دیوبندی در اکوره ختک، به ویژه با بخش "اهل حدیث" این مدرسه، از نگاه مواضع سیاسی خیلی نزدیک بوده و از نظر تعبیر عقیدتی اسلام زیاد از هم فاصله ندارند. رهبری طالبان، مثلا ملا ربانی، نخست وزیر طالبان به پیمانہ زیاد از شیوه فکری "وهابیت" متأثر بود. با اینترتیب رهبران طالبانی که در دارالعلوم حقانی آموزش دیده اند، تحت تاثیر عقاید و افکار این دید محافظه کار و تبلیغ همیشگی "جهادی"، پیروان تعبیر سلفی جهاد قرار گرفته و همچنان بر گروه های پایین رتبه آنها در مدارس دینی پاکستان عقاید دینی و شیوه دید "وهابیت" تزریق گردیده است.

2.3.2 ذهنیت سیاسی گروه طالبان

حاکمیت سیاسی برای طالبان با یک دوگانگی خاص مشروعیت دینی و توجیه دنیوی در پیوند ناگسستنی دیده میشود. پس از تصرف شهر قندهار در ماه اکتوبر سال 1994، گروه طالب تا دو سال دیگر در قبال مشروعیت حاکمیت مکث کرده و اینکه حاکمیت ملا عمر با چه وسیله توجیه گردد، تا اندازه گنگ و مجهول بود. بالآخره بروز چهارم اپریل 1996 در حدود 1.200 ملا و از جمله نصف آنها از حواشی دارالعلوم حقانی از پاکستان در شهر قندهار گرد آمدند. این به اصطلاح "شورای علمای کرام" با تقلید از "شورای حل و عقد"، که در سال 1994 برهان الدین ربانی را به ریاست دولت اسلامی افغانستان تعیین کرده بود، بابتکار مولانا سمیع الحق، بنیادگرای پرخاشگر پاکستانی تشکیل گردیده بود. شورای علمای کرام، ملا محمد عمر، رهبر ملیشه های طالب را بحیث "امیرالمومنین"، که تطبیق او امرش بر همه مسلمین گویا واجب است، انتخاب کرد. با این پشتوانه دینی، ملا عمر، که اهلیت اداره امور یک مسجد دهکده کوچک را هم نداشت و از دانش منظم دینی به سطح عالی برخوردار نبود، به طرف کابل به سوقیات پرداخت. درین زمان در حلقه های طالبی، طالب نماها و گروه های هوادار آنها تبلیغات گسترده به راه انداخته شده بود، تا کابل، مرکز قدرت سیاسی را بایست از "تاجیکها" دوباره گرفته و گوی "حق تاریخی را به حقدار" آن برسانند.

باینترتیب به پیروی از کشور چند ملیتی افغانستان در سایه نظام "سلطنتی ارثی"، موضوع قیادت سیاسی برای طالبان حکم یک تداوم تاریخی را پیدا می کند. در این راستا ساختار تباری طالبان به بهترین وجه آن بیانگر ادعای آنها برای حاکمیت انحصار تباری پنداشته میشود. با در نظر داشت اینکه طالبان، از سطوح مختلف رهبری گرفته تا بخش های بلند رتبه اداری و نظامی و حتی تا پایینترین سطح توده های شان پشتون تبار میباشند، حاکمیت تباری پشتون را با در نظر داشت سنت بیش از دو صد و پنجا ساله "حق تاریخی" خویش تعبیر مینمایند. ولی درینجا نباید چنین نتیجه گرفت که آنها بصورت حتم از پشتون ها نمایندگی مینمایند. عده ای از پشتون تبارها با پیروی از ذهنیت سیاسی شان در قبال توجیه قدرت با طالبان هم نظر بوده، بخشی هم نظر به "ابن الوقت" بودن خویش با آنها همصدا قرار گرفتند.

گروه های دیگر تبارگرا، با وجود همراهی با طالبان، در نیمه راه با مشکل نوع حکومت داری روبرو میگرددند: هواداران نظام سلطنتی ارثی در مجموع برای استحکام حکومت قیادتگرایی مبارزه میکردند که در راس آن پادشاهان و شاهزادگان قرار داشتند. ولی آنها در عین زمان بر "دین" تکیه میزدند. با وجود تمام دشواری هایی که در تاریخ یا از ناحیه مبارزات بین شهزادگان نازپرورده و خودکامگان اقتدارگرا در جهت به ارث بردن قدرت سیاسی و یا از ناحیه ای رو یا رویی کشور با حملات اجانب بروز نموده اند، حکمروایان و مدعیان تخت و تاج برای احراز و استقرار قدرت سیاسی در آخرین تحلیل و به نحو خویش به «دین» پناه برده اند. شاهان و امیرانی که این گونه به تاج و تخت می رسیدند، در ازای «دین پناهی» می بایست به قشر مذهبی که متشکل از علمای دینی، مبلغین حرفه یی و پیر و پیر زاده ها بوده و در جا مع سنتی از اقتدار چشمگیری بر خوردار بودند، امتیازات سیاسی و اقتصادی

قابل میگردیدند. این قشر به نوبه خویش مکلفیت داشت تا اعمال استبدادی و نا جایز کرسی نشینان را صبغه ای اسلامی میداد. بدین طریق در طول تاریخ دست کم در سه صد سال اخیر، با وجود استثنائات جزئی که در وجود شمار معدودی از مذهبپون مبارز دیده شده اند، قشر مذهبی در خدمت تحکیم قدرت طبقه حاکم قرار گرفته است. اصطلاحات «ملای درباری» و «دین درباری» در بین مردم زیاد بکار گرفته میشد. این قشر خدمت گذار در راستای تحکیم بخشیدن دولت های «دین پناه» از اعطای القاب از قبیل «امیر المومنین»، «خلیفه اسلام» و «ظل الله» خودداری نمیکردند. ولی طالبان، با وجود حفظ ادعای ارثی تک قومی ازین عنعنه حکومت داری فاصله میگیرند. نخست از همه آنها هر نوع انتخابات برای نظام مردم سالاری را رد نموده و مغایر با اصول اسلام میدانند. شخص "امیر المومنین" توسط "علمای کرام" تعیین گردیده و توجیه قیادت خویش را هم با اتکا به آیت: "ای مومنین، از الله، پیغمبر و اولیای امور تان اطاعت کنید"، اشتقاق مینمایند. باینترتیب امیر المومنین طالبان تنها نزد خداوند مسئولیت داشته و در مقابل "رعایا" و یا بهتر "امت" هرگز حسابده نمی باشد. از همین جهت گروه طالب پس از آنکه "دولت اسلامی افغانستان"، تحت ریاست جمهوری برهانددین ربانی را "غیر اسلامی" خواند، علیه آن اعلام جهاد نمود. باید افزود که گروه طالب و همراهان وی، با وجود یک سری از مشکلات سیاسی و عملی، با شعار "قیام ملا عمر پشتون تبار علیه ربانی تاجیک تبار" راه کابل را به پیش گرفتند.

تحریک طالبان با در نظر داشت تبارگری خویش با شیوه حکومت داری دین پناهی عنعنوی مخالفت نموده و در نتیجه از یک طرف خود ملا عمر بر "تخت سلطنتی" تکیه زده و از طرف دیگر تلاش نمود که "شریعت غرای محمدی" را با تعبیر سفت خویش پیاده نماید. به اضافه آنکه طالبان حاکمیت مرکزی سیاسی را در کابل، و یا دقیق در قندهار "مقر فرماندهی" ملا محمد عمر در دست گرفتند. آنها در بعد اجتماعی محلی نیز "نو آوری" بخصوصی پیاده کردند. در مغایرت علنی با گذشته ها، طالبان دیگر اهرم قدرت را در دهات بترتیبی سرنگون کردند، که دیگر "ملا و آخذ" در خدمت "اشرافیت دهاتی" قرار نگرفته و علمای کرام به مثابه قشر جیبره خوار خود را دیگر مکلف نمیدیدند تا قوانین اسلامی را نظر به خواست "باداران دنیایی" خویش تعبیر و تفسیر نمایند. باینترتیب گروه طالب در قبال نظام "حاکمیت اشرافیت دهاتی" و تحکیم قدرت "خان خانی" یک رکن اساسی "پشتون ولی" را مورد سول قرار میدهد.

شیوه فکر طالبی و عمل کردهای سیاسی آن در چارچوب چند بعدی انحصار قدرت زندانی دیده میشود. نخست در رد حاکمیت هر قوم دیگر، بر تبار گرایی خویش پافشاری مینماید. در قدم دوم گروه طلب، در مخالفت با گذشته ها، قدرت سیاسی را خود در دست گرفته و درین راه حاضر نیست که با کدام گروه دیگر در مشارکت قدرت سیاسی افهام و تفهیم نماید. از همین جاست که پس از قدرت رسیدن طالبان، بعضی اشخاص آگاه و متنفذ تبارگرای پشتون از کشور های غربی به سراغ این گروه شتافته به امیر المومنین رسماً "بیعت" نموده، ولی در قبال کسب نقش مهم و احراز کرسی های معتبر دولتی با "سیلی های محتسبین طالبی" روبرو گردید و مایوس برگشتند.

2.4. ساختار قومی تحریک اسلامی طالبان

رهبری متشکل از اکثریت غلجایی ها

از جمله 27 تن از رهبران طالبان که در شورای رهبری "حرکت اسلامی طالبان" گرد آمده بودند، 25 نفر آنها پشتون تبار بودند. تنها سید غیاث الدین و **خواجه** جلیل الله، که بایست عربی تبار باشند. در قطار 25 تن رهبران طالبان 13 نفر آنها غلجایی و 8 نفر دیگر آنها درانی و چهارتن دیگر آنها به اقوام کوچکتر پشتون مربوط میباشند. (7) ملا محمد عمر با چهار تن دیگر مربوط به قوم هوتکی شعبه ای از غلجایی میباشند. به همین ترتیب شورا 15 نفری طالبان در کابل، از وکیل احمد متوکل (وزیر خارجه) تا ملا قدرت الله (وزیر اطلاعات و فرهنگ) و قاری دین محمد (وزیر پلان) همه و همه پشتون تبار بودند. این وابستگی تباری در مورد شورای نظامی طالبان تحت رهبری ملا محمد حسن، "لوی درستیز" - یا رئیس ستاد مشترک اردو - و چهار قوماندان اعلاى آنها نیز صدق مینماید. (8) سازمان ملل متحد پس از حملات دهشت افگنی 11 سپتمبر، 2001 در یک لست سیاه اسمای چند صد طالب را پخش کرده که در آن باز هم همه و همه پشتون تبار میباشند. (9)

از آنجاییکه در ساختار قومی رهبران طالب، غلجایی ها اکثریت داشتند، رهبری طالب در راستای تشکیل دولت سلطنتی معاصر افغانستان با درانی ها در تضاد مزمن قرار داشتند. برخلاف درانی ها که تهداب گذاری افغانستان معاصر را با تشکیل حکومت احمد خان، مشهور به احمد شاه بابا در سال 1747 میخوانند، غلجایی ها هنوز هم چند صباحی بیشتر رفته و سال 1707 یعنی زمانی را به مثابه تاسیس دولت پشتون ها میخوانند، که میرویس، یکی از سرداران غلجایی، گرگین، نماینده همان زمان سرزمین ایران را در قندهار کشت و اعلام استقلال نمود. باینترتیب ملا عمر گویا "میرویس نیکه" را بر "احمد شاه بابا" ترجیح داده و به اساس قدامت تاریخی حاکمیت سیاسی را حق غلجایی ها دانسته و استقلال افغانستان را مرهون قیام میروس میداند. از آنجاییکه درانی ها پس از تاسیس افغانستان معاصر در سال 1747 تا تصاحب قدرت سیاسی توسط نور محمد تره کی، دبیرکل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در سال 1978 (پس از او حفیظ الله امین و حتی داکتر نجیب بمتلبه غلجایی تباران) "سلطنت" را در دست داشته اند، غلجایی ها درین دوره طولانی بازیگران پیرامونی حلقه سلطنتی درانی بوده اند. یکی از عللی که اقوام غلجایی مسکن گزین در شرق افغانستان، با وجود قندهاری بودن اکثریت رهبری طالبان ازین گروه پشتیبانی می نمایند، در همین پدیده تاریخی "همسری و تباری دو قوم بزرگ پشتون" نهفته است.

ترکیب قومی گرو های جنگی طالبان - مجاهدین پیاده نظام -

"مجاهدین پیاده نظام" تحریک اسلامی طالبان نخست متشکل از آن "مجاهدین آواره" و بی نام و نشان پشتون تبار میباشند، که پس از تصاحب قدرت مجاهدین نیرو مند تنظیمی اکنون به مثابه "سیل بیکاران" و بدون درآمد و با تنگدستی شب و روز خویش را

سپری میکردند؛ آنهم در جامعه که شالوده اجتماعی آن به پیمانۀ زیاد از هم متلاشی گردیده بود و تکیه گاه محکم خانواده و ازگون شده بود. با نضج "تحریک اسلامی طالبان" حالا برای آنها، که "جهاد" به حرفه آنها تبدیل گردیده، دوباره زمینه کار میسر گردید. از طریق مزد کافی از یکطرف زندگی دنیوی آنها دوباره رونق یافته و از طرف دیگر در صورت کشته شدن، نظر به عقیده بی آرایش خودشان، بحیث "شهید" "ثواب اخروی" نصیب آنها میگردد. بخش دیگر گروه های جنگی طالبان را آن پسران محروم از همه چیز و یتیمان معصوم مهاجرین پشتون تبار احتوا مینماید که در مدارس دینی پاکستان توأم با تنبیه بدنی آموزش دینی نوع دیوبندی دیده است. علمای مدارس دینی پاکستانی با استشاره دستگاه استخباراتی آن کشور و تشویق "علمای کرام پاکستانی" هزار ها تن ازین اطفال را که فاقد تجربه جنگی بودند در خدمت طالبان به جبهه های جنگ گسیل مینمودند. در کنار این دو گروه، و پس از آنکه یک سری از حلقه های سازمان یافته مجاهدین پشتون تبار در گروه طالبان ادغام شدند، تعداد زیادی از مجاهدین آزموده و حرفه ای نیز در خدمت طالبان در آمدند، که در نتیجه به تقویه بنیه جنگی طالبان منجر گردید. همچنان ملیشه های پاکستانی (در حدود ده هزار نفر) و "جنگجویان" برادران دینی عربی "از قماش گروه اسامه بن لادن (در حدود پنج هزار تن) در سطوح بلندتر و رهبری نظامی "وظایف دینی" خویش را ایفا مینمودند.

گروه های سازمان یافته پشتون تبار در خدمت طالبان

درین حلقه شماری از گروه ها، محافل سیاسی و اشخاص متنفذ سیاسی شامل میگردد که از گذشته های دور، با هر نام و نشان که هم بوده، در رابطه با تداوم تاریخی حاکمیت برای "قیادت پشتون ها" مبارزه میکردند. دامنه این حلقه از گروه های که با وضاحت تام برای "انتو کراسی، قوم گرایی پشتون" پیکار مینمودند، تا سازمان های سیاسی که تحت پوشش های "مذهبی و کمونیستی" فعالیت مینمودند، گسترش پیدا مینماید. در اینجا می توان ازین گروه ها نام گرفت: بخش از سازمان "افغان ملت"، تعدادی از فرکسیون خلق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" - تحت رهبری شاهنواز تنی-، تعداد زیادی از احزاب اسلامی گلب الدین حکمتیار و مولوی محمد یونس خالص، شاخه ای از "حرکت انقلاب اسلامی" تحت رهبری مولوی محمدی و بخش از "محاذ ملی" تحت رهبری سید احمد گیلانی. از آنجاییکه وابستگان این گروه ها از تجارب تاریخی و مهارت های حرفوی بر خوردار بودند، مسئولیت چرخهای اداری، تبلیغاتی و جنگی گروه طالبان را بر عهده داشتند.

درین قطار تعداد زیادی اشخاص متنفذ سیاسی و آگاه در خارج از کشور نیز در جهت بهتر جلوه دادن هویت سیاسی و حیثیت اجتماعی طالبان دست اندر کار شده بودند. بطور نمونه میتوان از جنرال رحمت الله صافی نام گرفت که خود را نماینده طالب ها در اروپا معرفی کرده و مدام مهماندار کادر های طالب و مسوول محافل بزرگ سیاسی در شهر های بزرگ اروپا از جمله در شهر فرانکفورت و هامبورگ جمهوری

فدرالی آلمان بود. صافی که زمانی مسئول کمیسیون نظامی "محاذ ملی" بوده، به این نظر بود که تاجیک های افغانستان بایست به تاجیکستان، ازبکهای افغانستان به ازبکستان و هزاره های افغانستان یا به ایران و یا به مغولستان بروند. (10) درینجا صافی دقیقاً از نظری پشتیبانی مینماید که درین مورد در کتاب "سقوی دوم" در سال 1998 در پیشاور پخش گردیده است. درین کتاب که به اسم مستعار سمسور افغان نوشته شده است برای حاکمیت تک تباری پشتون ها توصیه میشود که اقوام پشتون بایست در مناطق مسکونی غیر پشتون منتقل گردیده تا حاکمیت "قومگرایی پشتون" در سر تا سر افغانستان پیاده گردد. نوشته "سقوی دوم" را میتوان "مانیفست جهادی های طالب" خواند. عمل کرد طالبان مبنی بر سیاست "پاکسازی قومی" و "تطهیر مذهبی" موید همین نظر است.